اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد بحث به مناسبتی ولو در بحث غصب نبود، لکن چون مرحوم شیخ در مقبوض به عقد فاسد متعرض بحث مثلی و قیمی شدند از این جهت ما یک مقداری در بحث غصب رفتیم. البته در مقبوض به عقد فاسد خب ضمان منافع هست، ضمان قیمت هست. آنها را دیگه اصلا نبردیم. این ها یک مقدار زیادی در مباحث غصب راجع به این قسمت ها هم هست یعنی این طور نیست که فقط یک طرفش باشد. عرض کنم که من اولش یک مطلبی را که دیروز خواندیم. نمی دانم ظاهرا حواس ما پرت بوده، اشتباه کردیم. علی ای حال در این کتاب جواهر من خواندم فإن تعذر المثل، در شرائع در متن کتاب فإن تعذر المثل، حواسم ظاهرا پرت بود دیگه، بالاخره تعذر به معنای این که اگر مثل نداشته باشد. مراد این نبود، حالا اشتباه کردیم. به هر حال یک چند سطری را دیروز اشتباه خواندیم.**

**به هر حال مراد از تعذر المثل این است که مثل مثلی بوده، فرض کنید گندم بوده، گندم کسی را تلف کرده و گندم هم مثلی است لکن در وقتی که ایشان می خواهد پرداخت بکند، حالا غصب یا تلف، مثلش نیست، تعذر یعنی پیدا نشود، نه این که قیمی باشد. دیگه حواس ما دیروز پرت شد. به هر حال عبارت را غلط خواندیم و اول بحث این عبارت را تصحیح بکنیم. به هر حال من خیال می کردم یعنی ذهنم هم پریشان بود. تعذر را به معنای این که اگر مثل داشته باشد. این تعذر در این جا به معنای مثل نداشتن نیست، به معنای مثلش الان پیدا نمی شود، فرض کنید مثلا ایام زردآلو بوده و زردآلوی کسی را غصب کرده، حالا مثل ایام پاییز و زمستان که رسیده مثل آن زردآلو پیدا نمی شود، نه این که مثلی قیمی است. بله آن بحث را در تعذر گفتند و این صفحه 94 است، صفحه 100 و إن لم یکن مثلیا ضمن قیمته، من اشتباها جابجا گفتم، این را اول تصحیح بکنیم بالاخره العصمة لاهلها.**

**به هر حال آن بحثی را که دیروز بود که ما اشتباها نسبت دادیم این که مثلش نباشد نه، فإن تعذر المثل و لذا خود ایشان هم گفت بعد أن کان موجودا حیف تلف المغصوب، موجود بود وقتی که زردآلو گرفت زردآلو در بازار بود و ایشان هم زردآلو را خورد اما حالا که مطالبه می کند و قاضی می خواهد حکم بکند الان زردآلو در بازار پیدا نمی شود. مراد از تعذر غیر از این که اصلا مثل نداشته باشد. آن بحث مثلی و قیمی است. به هر حال.**

**بعد در این جا هم تدارک بحث دیروز، این که عرض کردیم صاحب جواهر هم می گوید تاخیر، این روی همان تعذر است، چون ذهن من مشوب به حرف سنهوری بود ظاهرا حرف سنهوری را با حرف ایشان جابجا کردیم. به هر حال این که ایشان الان دارد بحث تعذر است، این که دیروز اشتباها خواندیم بحث تعذر است و در تعذر مرحوم صاحب جواهر می گوید ممکن است بگوییم صبر بکند تا سال بعد. می گوید مشکل ندارد صبر می کنم تا زردآلو در بازار پیدا بشود و همان زردآلو را به من برگردان، این که صاحب جواهر می گوید لکن إن لم یکن اجماعا لا یقتضی ذلک وجوب القبول علی المالک. فإن له التاخیر إلی حال التمکن، این مال تعذر است. علی ای حال عبارت را تصحیح می کنم.**

**و اما آن مسئله دیگه که اگر پیدا نشود این در صفحه 100 است، و إن لم یکن المغصوب المتلف مثلیا بل کان قیمیا کالحیوان و نحوه مما لم یکن. آن وقت ایشان همان تعبیری را که من دیروز عرض کردم یک تعبیری و یک ضابطی برای مثلی و قیمی می گذارند که شبیه همان بحثی بود که بنده دیروز عرض کردم. ایشان این طور می گوید قیمی ما لم یکن لعقلاء العرف طریق للحکم بالمساواة فیما له، مساوی باشد فیما له مدخلیة فی مالیته. آن چه که دخیل در مالیتش است. دقت کردید؟ دیروز هم این مطلب را ما گفتیم. فقط یک اضافه ای کردیم که اگر آن چه که دخیل در مالیت است ارزش او قائم به شخص متلف است این می شود قیمی. اگر مثلش هم به وجود قائم به شخص نیست در غیر آن هم همان ارزش پیدا می شود این می شود مثلی.**

**ضمن قیمته بلا خلاف معتد به في ذلك هنا**

**مراد صاحب جواهر از هنا یعنی کتاب غصب، در بحث غصب اختلافی نیست.**

**نعم تقدم للمصنف في كتاب القرض**

**دیگه نمی خوانیم، طولانی می شود. ایشان در هامشش نوشته جلد 25 صفحه 20، تقریبا از صفحه 17، 18 شروع می شود. صفحه 20 نیست. در جلد 25 همین چاپ نجف در آن جا مرحوم شرائع دارد، ضمان القیمی بمثله و قد سمعتَ فیه کلام فیه که احتمال هم دارد کلام مال کلامی که ایشان نقل کرده. بعد می گوید احتمال دارد که ابن جنید هم مطلبی شبیه این گفته است. خب حالا این یک مطلب راجع به بلا خلاف معتد به که ایشان گفت.**

**بعد هم نکته ای که باز در این جا الان مطرح است، عرض کردیم نکات بسیار فراوانی مطرح است. یکیش این است که آن در خود تلف، این جا هم اشاره می کند و یکی هم همین مسئله تعذر است یا به تعبیر ایشان اعواز، اعواز یعنی کمبود، یعنی وقتی پیدا نشود، نیست و وجود ندارد**

**وعلى كل حال فالمراد قيمته  يوم الإقباض**

**آن روزی که می خواهد ازش بگیرد**

**لا يوم الاعواز**

**نه روزی که کم شده است. روزی که می خواهد به او بدهد، اقباض بکند قیمت همان روز را حساب بکند.**

**آن وقت در این جا چون من نظیر این بحث را هم سابقا گفتم، احتمالاتی را مرحوم صاحب جواهر مطرح می کند که این احتمالات اصولا در باب ضمان کلا مطرح است. حالا ما به این مناسبت در تعذر می خوانیم، جای دیگه هم خوانده بشود.**

**و لا أقصى القيم من يوم الغصب الى يوم التلف**

**البته ایشان تعبیر به اقصی کرده که مراد اعلی القیم است.**

**و لا أقصى قيمته من وقت تلف المغصوب إلى الإعواز**

**از روزی که تلف شد تا روزی که دیگه مثلا زردالو در بازار نیست، دیگه زردالو موجود نیست.**

**و لا أقصى القيم من وقت الغصب إلى وقت الإعواز**

**آن جا وقت تلف بود، وقت الغصب الی الاعواز. آن تلف را حساب کردو**

**و لا أقصاها من وقت الغصب إلى وقت دفع القيمة، و لا أقصاها من وقت انقطاعه و إعوازه إلى وقت المطالبة، و لا أقصاها من وقت تلف المغصوب الى وقت المطالبة، و لا قيمته يوم التلف**

**خب این اقصی بود،**

**و لا قيمته يوم المطالبة**

**عده ای از محتملات را، که این محتملات اصولا در دنیای اسلام مطرح شده انواع مختلفش و عرض کردیم چون سابقا هم متعرض شدیم یک مقدارش هم مطرح شده به خاطر ابواب مختلف، اشتباه نشود. مثلا در باب مقبوض به عقد فضولی یک نکته، در باب مقبوض به عقد فاسد یک نکته. در عقد فاسد عالم باشند یا عالم نباشند، نکته اش فرق می کند. مسئله غصب نکته اش فرق می کند. مسئله من اتلف مال الغیر باز آن نکته دیگری دارد.**

**بعد ایشان می فرمایند: و لا أنه إن كان منقطعا**

**یک احتمال آخر هم ایشان می دهد و این تعبیر ایشان بسیار تعبیر زیبائی است.**

**ایشان می فرمایند که بعد از این که یک احتمال دیگه که نخواندم و آخرش می دهد، بعد می گوید: بلا خلاف که اعتبار به یوم اقباض است. بلا خلاف اجده فی شیء من ذلک بیننا. بین علمای ما اختلاف نیست و إنما بعضها وجوهٌ، این را من سابقا هم در شرح مجموع عرض کردم، یکی از نکات فنی است که علما توجه بهش دارند، گاهی اوقات در یک مسئله چهار وجه است، پنج وجه است اما قول مثلا دو قول است. این که می گوید وجوهٌ یعنی احتمالاتی است، نه این که اینها قائل داشته باشند، ما احتمالاتی که می دهیم طبعا بحث احتمالات از این هم ممکن است بیشتر بشود و به شرائط زمانی و مکانی بهتر بشود.**

**و بعضها اقوالا للعامة، راست است، در عامه این اقوال، بعضی هایش نه همه­اش،**

**نعم في الإيضاح أن الأصح ضمانه أقصى القيم من وقت الغصب إلى وقت دفع القيمة**

**این ایضاح را هم کرارا عرض کردیم که ایضاح الفوائد مال پسر علامه حلی است و انصافا هم خود کتاب خیلی کتاب لطیفی است. مرد خیلی دقیقی است. با این که نسبتا موجز نوشته ولی خیلی مشحون به تحقیقات است. البته این اشتباه نشود ایضاح الفوائد در حقیقت شرح کل قواعد پدرش نیست. شرح قواعد علامه کلا نیست مثل جامع المقاصد یا مفتاح الکرامة، شرح نیست، این اشتباه نشود. این کتاب فقط جاهایی است که مرحوم علامه در کتاب قواعد گفته فیه اشکالٌ بل منعٌ، فیه منعٌ، علی رأی، لذا اسم کتاب ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد است و ای کاش ایشان کل کتاب پدرش را شرح می کرد، انصافا مرد ملایی است. متاسفانه کل کتاب را شرح نکرده است و انصافا اگر شرح می کرد در این جهت است.**

**بعد ایشان اقوالی را نقل می کند که فعلا محل کار ما نیست و بعد هم بحث تعذر، چون ما اصلا عرض کردیم اصلا متعرض بحث تعذر نمی شویم.**

**بعد ایشان در آن جایی که قیمی است یوم غصبه و هو اختیار الاکثر. این بحث دیگری است که اگر چیزی را تلف کرد و قیمی بود اعتبار به یوم الغصب است، یوم التلف است. یوم مطالبه شخص است. روزی است که به دادگاه بردند، محاکمه شان کردند یا اعتبار به وقتی است که حاکم حکم می کند و از او می گیرند عند المطالبه، وقتی که از او می گیرند اعتبار به آن روزها باشد. چون این مسئله بعدا در جای خودش می آید الان متعرض این قسمت نمی شویم، این هم یک قسمت**

**بحث دیگری را که مرحوم صاح جواهر مطرح کرده، البته من دلم نمی خواست آن مطرح بشود لکن به هر حال چون ایشان آورده و عرض کردیم در این جور مباحث ما خیلی معتقدیم که هم وضوح در نقل باشد و هم آن شواهد تاریخی، شواهد خارجی و نکات فنی ای که گفته شده آنها در آن مراعات بشود. مثلا ایشان دارد که مثلی، تتمه بحث دیروز، مثلی ما یتساوی قیمة اجزائه، مثلی یعنی این. قیمت اجزائش مساوی باشد و توضیحاتش واضح است. مثلا صد من گندم یک قیمت دارد و پنجاه من نصف آن قیمت دارد. قیمت اجزائش مساوی باشد و توضیحاتش واضح است، مثلا صد من گندم یک قیمت دارد و پنجاه من نصف آن قیمت دارد، قیمت اجزایش مساوی باشد.**

**آن وقت این یک تعریفی بود که مرحوم صاحب جواهر از کتاب مبسوط، به نظرم مبسوط نقل نکرده است. بعد نوشته مشهور کما فی المسالک و غیرها للمثلی، من عرض کردم تاریخ این مسئله اگر روشن بشود خیلی وجه روشن تر است یعنی واضح تر است. عرض کردیم این مسئله که اگر مثلی باشد مثل و اگر قیمی باشد قیمت، این در روایات ما نیامده، آن چه که در روایات ما آمده بعضی از مصادیق قیمی و مثلی است، اصلا روایات ما این قسمت را ندارد و چون روایات ندارد آن مرحله سوم فقه ما.**

**عرض کردم فقه ما و میراث های شیعه دارای خصلت خاص خودش هستند که در کتب اهل سنت و در طرق اهل سنت، فرض کنید در مذهب شافعی و غیر شافعی این ها وجود ندارد یا ابوحنیفه. میراث های ما در ابتدا به صورت احادیث متفرق بوده، فرض کنید کتاب حلبی، بعدها این را مصنف کردند، روایات صلوة را یک جا نوشتند، زکاة را یک جا نوشتند. در خیلی از کتب اولیه مخلوط بوده. یک سوال از صلوة بوده، یکی زکاة بود، یکی حج بود. حالا یا اصل بوده یا مولف بوده، تالیف بوده یا کتاب بوده، بعدها مصنف شد، این مرحله دوم میراث های علمی ما است. بعدها مکررات را حذف کردند. سند را هم حذف کردند متن فقهی شد. این مرحله سوم میراث های ما است. بعدها آمدند فروع جدیدی را اضافه کردند لابلای همان متن فقهی که این مرحله چهارم میراث ما است.**

**یکی از حضار: سوم می شود فقه الرضا؟**

**آیت الله مددی: سوم مقنعه شیخ صدوق هست، هدایة شیخ صدوق هست، رساله علی ابن بابویه هست، فقه الرضا هست. اینها مرحله سومند**

**و اما مرحله چهارم مبسوط شیخ تقریبا اولش است که فقه تفریعی با آن چه که در روایات بوده مخلوط کرده است، از آن وقتی که مرحله چهارم است این تعریف آمده است. روشن شد؟ از آن مرحله چهارم، پس نه در مرحله اول و نه مرحله دوم و نه مرحله سوم، این مراحل را یک جوری بشود که تقریبا برای شما ارتکازی بشود. هر مسئله ای را بتوانید ارجاع بدهید و مراحلش معین بشود و مرحله چهارم هم خب یک مرحله ای بوده که فقه تفریعی مورد قبول بوده، بعد یواش یواش در این فقه تفریعی هم مناقشات شد که عرض کردیم مناقشات مهمش را هم مرحوم محقق اردبیلی انجام داده و إلا تقریبا می شود گفت این مرحله چهارم جمع و جورش و آمادگی مناقشاتش از زمان علامه است. جامع المقاصد هم دارد. شهید ثانی هم دارد. مرحوم اردبیلی بیش از این ها دارد، این مرحله چهارم.**

**بعد از ایشان یک نوع آشفتگی هست، نمی توانیم مرحله بندی اسمش را بگذاریم. عده ای از این گرفتند، عده ای از آن گرفتند. جابجا شده، تشخیص مرحله معین را نمی توانیم بگوییم.**

**پس این مسئله که إن کان مثلیا فمثله و إن کان قیمیا، این در مرحله چهارم فقه شیعه آمد، روشن؟ اما در اهل سنت از همان قرن دوم آمده است. فرقش این است.**

**یکی از حضار: مرحوم شیخ طوسی ابن جنید را هم داشتند یعنی قبل از مبسوط تفریع در ابن جنید بود.**

**آیت الله مددی: ابن جنید چون متهم به قیاس است این مقدار که ما الان نگاه می کنیم توش قیاس نیست و ایشان اهل حدیث هم هست، عرض کردم شاید در کتاب فهرست نجاشی چهار تا، پنج مورد کتابها را از طریق ابن جنید نقل می کند، حتی ابن جنید در فهرست نجاشی بیش از کلینی اسمش است، کلینی مثلا دو تاست در کل کتاب مرحوم نجاشی، مثلا یک کتابی را از طریق کلینی نقل می کند اما از طریق ابن جنید چهار تاست، پنج تاست. از طریق ابن جنید کتاب هم نقل می کند، ابن جنید شأن فهرستی هم دارد، شأن حدیثی هم دارد چون کتابی که از ایشان به ما رسیده منحصر در علامه است علامه هم عرض کردیم کتاب ها و عبارات را کم و زیاد کرده فعلا نمی شود یک مطلب خیلی واضح روشنی را راجع به ابن جنید یا ابن عقیق یا کتاب فاخر، راجع به این ها فعلا نمی شود یک حکم خیلی واضحی کرد اما مبسوط چون مقابل ما است می توانیم راجع به آن صحبت بکنیم، کتاب مبسوط راحت است اما کتاب ابن جنید، البته ظاهرش این است که ابن جنید تفریع را شروع کرد، من خودم گفتم در چند جلسه قبل لکن آنی که الان موجود است و آنی که قطعا تاثیرگذار در فقه ما است مبسوط است. آنی که قطعی تاثیرگذار است.**

**آن وقت این بحث پیش می آید بعدها مخصوصا، عبارت محقق اردبیلی را هم خواندیم. بعدها که مناقشات شروع شد یکی از مناقشات این بود و این مناقشات بعدها خیلی تند شد توسط اخباری ها که شما مطالبی را می گویید که در روایات نیست، از کجا این مطلب را گفتید که إن کان مثلیا مثله و إن کان قیمیا قیمته؟ این را شما از کجا در آوردید؟ با این که در اخبار وارد نشده است.**

**آن وقت اهل سنت هم اخبار ندارند. نه این که آنها دارند. اهل سنت حالا مثلا اسمش را استحسان بگذاریم یا یک نوع ضابطه مند کردن عرف، چون عرض کردیم انصافا از همان قرن اول بعد از صحابه و از زمان صحابه یک بحث کلی این بود که ما با این که مجموعه ظاهر آیات محدود است یا ظاهر روایات محدود است ما با یک دنیای زیادی از مسائل روبرو هستیم که باید گفت نامحدود است و این را باید ربط بدهیم یعنی باید این را درست بکنیم مثل آن روایت معروف علینا القاء الاصول و علیکم التفریع، یا آن روایت دارد إنما هی اصول علم نرثها کابر عن کابر لذا سعی شد از همان اول ضابطه.**

**یکی از حضار: خب این که سند ندارد، مشکل دارد که.**

**آیت الله مددی: بله من این را عرض کردم. الان آقایان در کتاب هایی که نوشتند صحیحه گفتند، اصلا تعریف به صحیحه بزنطی عن الرضا علیه السلام می کنند. این تعبیر بنده بود.**

**علی ای حال آن إنما هی اصول علم متکرر و روایات مکرر است، به نظرم سندش هم خوب است. الان در ذهنم مناقشه سندی نمی آید. إنما هی اصول علم نرثها کابر عن کابر، این هست و سندش هم خوب است. عرض کردیم این ها را آقای بروجردی در جلد اول در مقدمات تحت عنوان باب حجیة اخبار ثقات آوردند و عرض کردم طبق قاعده ای هم که در آن زمان بود مجموعه روایاتی که هست چهار تا یا پنج تاست، إنما هی اصول علمٍ نرثها کابر عن کابر. به عنوان اصول علم. حالا وارد این بحث نشویم. در بحث استصحاب یک صحبتی هم بکنیم.**

**حالا به هر حال به مانحن فیه برگردیم. پس دقت بفرمایید آن وقت در کتب اهل سنت، دیگه یواش یواش بحث شیعه را به همین مقدار تمام می کنیم. یک مقدار اهل سنت و بعد بحث های حقوقی جدید و بعد هم بحث را ان شا الله تمام بکنیم.**

**در کتب اهل سنت در این مسئله هم روایت ندارند. همان روایت عایشه هست که إناءٌ مثل هذا اناء، که این روایت عایشه را هم آقایان اشکال می کنند. حالا دیگه امروز نمی خوانم چون بعدا یک جایی به یک مناسبتی دارد. در صفحه 100 مرحوم صاحب جواهر آورده است که فی بعض اخبار العامة که صنعت کذا طعاما و بعثت به إلی رسول الله صلی الله علیه و آله، إلی آخره که عرض کردیم این حدیث در صحیح بخاری هم هست، مگر حالا اگر حالی شد راجع به این حدیث جداگانه صحبت بشود. به اصل بحث خودمان برگردیم.**

**آن ها در حقیقت این مسئله را ضابطه مند کردند و یک مقدار هم روی قواعد خودشان. حالا فردا عبارت مجموع نووی را می خوانم. در کتاب مجموع آمده که به خاطر این که اگر ما چیزی را بتوانیم علم پیدا بکنیم آن مقدم است بر این که بخواهیم به حدس مراجعه بکنیم، از این راه وارد شدند. دقت کردید؟ ما از راه کلام شیخ طوسی و بعد دعوای اجماع و از این راه ها. آن ها از این راه وارد شدند یعنی وقتی ما یک چیزی را می بینیم، مشاهده می کنیم، دقیقا تشخیص می دهیم دیگه نیازی نیست که به عالم حدس برویم. فرض کنید مثلا می بینیم که این پوست بدنش قرمز شده یا آبی شده یا رنگ سبز پیدا کرده، این را دیگه نیاز نداریم بنشینیم اما راجع به مرض دکتر باید نگاه بکند و بررسی بکند و عکس ها را ببیند تا بعد حدسا بگوید فلان بیماری وجود دارد.**

**آن وقت آنها می گویند اگر مثل بود این مثلِ همان دیدنِ مباشر است. مثل رویت عین است. قیمت جنبه حدسی دارد. اصولا رجوع به قیمت در مرحله متاخر است. اگر امکان بود یعنی دقت بکنید! این شبیه حالات ادراکات نفسی گرفتند، حالا ما ها بیشتر شبیه واقع خارجی گرفتیم که اگر مثلش موجود بود مثلش است دیگه، احتیاج ندارد که ما دنبال قیمت برویم. آنها اصلا تشبیه به این قسمت کردند که حالا فردا ان شا الله اگر خواندیم. این راجع به این قسمت و مناقشاتی که اصحاب ما کردند.**

**طبیعتا این تعریفی را که مرحوم شیخ قدس الله نفسه انجام دادند یک تعریف خاصی است که به اصطلاح یتساوی قیمة اجزائه، بعد ایشان متعرض بعضی از اشکالاتی که به این تعریف شده و تعریف های دیگه که ایشان دارند و خود ایشان هم یک نکته فنی که به نظر ما نقل می کند مخصوصا با آن تعبیری که بنده بهش اضافه کردم به نظرم مثلا قد عرفتَ أن المراد المساواة فی قالب ما له مدخلیة فی المالیة، آنی که دخیل در مالیت است که توضیحش را عرض کردم.**

**آن وقت به مناسبتی ایشان بعد از شیخ طوسی قدس الله سرّه که تعریف هایی برای مثلی شده مقداری از این تعریفات را آورده. بنا هم نبود من بخوانم. حالا فقط برای یک فائده. یکیش این که از شهید اول در دروس المتساوی الاجزاء و المنفعة، المتقارب الصفات، البته این تعریف بدی نیست. ایشان که می گوید عین همان تعریف است. این که متساوی است مثل همان است. بعد یک تعریف دیگری از شهید اول در غایة المراد نقل می کند، ما تتساوی اجزائه فی الحقیقة النوعیة، ببینید عنوان حقیقت نوعیه و صنفیه و این حرف ها. ظاهرا احتیاجی به استعمال این الفاظ در این جا نباشد.**

**باز یک تعریف دیگه. عرض کردم مشکل اساسی در این تعریف ها این است که آن عنصر فنی در آن کمتر مراعات شده است. عنصر فنی یک، اولا مسئله ضمان است، مثلا کدام تعریف از کجا شروع شد، بعد چه شد، به آن روح زمان هم نگاه بشود و بررسی در زمان بشود. دومیش این است که نکته های فنیش هم گفته بشود. حالا مثلا فرض کنید کلمه نوع و صنف و اینها را آوردند این شاید به خاطر این که این اصطلاحات یواش یواش در عالم فقه وارد شد، چون می دانید که حتی در متعارف حوزه های آن زمان این طور نقل کردند که حتی در حوزه های دینی منطق هم نمی خواندند، می گویند غزالی اولین کسی است که منطق را در زمینه های حوزه های دینی آورد و إلا منطق هم نمی خواندند و لذا این تعابیر منطقی نوع و صنف و این ها در کلمات شیخ طوسی و اینها پیدا نمی شود. تعابیر کلامی در کلامشان هست اما این تعابیر منطقی در کلامشان پیدا نمی شود، اصلا نیست چون می گویند متعارف هم نبوده.**

**پس بنابراین این که شهید می آید می گوید حقیقت نوعیه. عرض کردم تا آن جایی که من خبر دارم حالا چون خبرهای ما همه­اش استقصای یک درصد است، تا آن جایی که من خبر دارم اولین کسی که در میان علمای ما این اصطلاحات معقولی را به فقه کشاند مرحوم همین جامع المقاصد فخر المحققین است. ایشان اولین بار در همین کتاب ایضاح اصطلاحات فلسفی و منطقی را می بینید و إلا متعارف فقهای ما نبوده. مانع و مقتضی و شرط و همین اصطلاحاتی که متعارف است. صنف و نوع و از این حرف ها متعارف نبوده، دقت کردید؟ این هم که شهید این جا می آورد چون ایشان شاگرد فخر است یعنی وقتی شما تحلیل ارائه دادید، من هدفم این بود، نمی خواستم بخوانم، حالا یکمیش را خواندیم. اگر بخواهیم بخوانیم رسمش این است، هم جهت تاریخی را در نظر بگیریم و هم بتوانیم تحلیلش را بدهیم و هم بتوانیم بعد از تبیین نقادی بکنیم که مثلا این که بیاییم تعبیر صنف و نوع بکنیم اصلا این نکته خاصی ندارد که ما این تعابیری را که دارای بار اصطلاحی خودش در جای خودش است در جایی بیاوریم که هیچ ربطی عادتا ندارد. باید توجیه بکنیم، بگوییم مراد از نوع این است. مراد از صنف این است، خب چرا آدم لفظ نوع را بکار ببرد که بعد بگوید مراد این است. دقت کردید؟ مضافا که این مسئله دارای ریشه های خاص خودش است. نه احتیاج به نوع دارد و نه احتیاج به صنف دارد. عرض کردم که اولا آن دقیقا عبارت گفته بشود، ثانیا عبارت تبیین بشود. ثالثا اگر نقدی دارد نقد به او متوجه بشود، رابعا هم طریقی را که به ذهن می آید برای سلوک درست باشد آن طریق بیان بشود. این چهار مرحله هر فکری را باید با این چهار مرحله گفت.**

**حالا فرق نمی کند می خواهد تعریف مثل و مثلی باشد یا خود این تقسیم، إن کان مثلیا، چه در خود این تقسیمش به همین نکاتی که عرض کردیم بر می گردیم و چه در تعریفش.**

**پس بنابراین این تعاریفی که آمده ما تتساوی اجزائه فی الحقیقة النوعیة، این چون یواش یواش دیگه مصطلحات فلسفی و منطقی در فقه آمد ایشان هم و لذا صاحب جواهر می گوید علی معنی ارادة تساوی المزبور لا أن المراد به الاتحاد فی اسم القلیل و الکثیر منه کالماء و الحنطة که یرد علیه انتقاض بالاصل.**

**بعد یک مشکل دیگری هم که باز در این جا دارد که مثلا گفتند این تعریف مطرد نیست یا این تعریف جامع و مانع نیست. نه افراد خودش را شامل می شود و نه اغیار را خارج می کند. این کلمه اطراد هم متاسفانه و یمکن مثلا اشکال علی اطراده بکذا. اطراد در این اصطلاحات چون گاهی به معنای جامع بودن است و گاهی به معنای مانع بودن است. این غرض این هم یک مشکل است، یعنی یک مشکل دیگه این است که این اصطلاح و مشکلی که بعدها پیدا شد این است که شاید ما اصولا نیازی به این حرف ها نداشته باشیم که جامع و مانع باشد. این تعاریف حالا به تعبیر بعضی ها شرح اسم است یا تعاریف لفظی است که آن قدر ارزش ندارد. مراد یک نوع تقریب معنا به ذهن است نه مراد تحلیل دقیق که تمام افراد داخل بشوند و تمام اغیار خارج بشوند مخصوصا بعد اختلاف در اجزاء**

**بعد تعریف دیگری را که ایشان نقل می کند علیه یرجع ما فی التذکرة عن بعض من أنه ما یختلف اجزاء نوع الواحد منه فی القیمة، در باب قیمتش در نوع واحد فرق نمی کند. حالا نمی دانم إلیه یرجع چون آن کلام مال شهید اول است. شهید اول شاگرد فخر است، فخر شاگرد پدرش علامه است. إلیه یرجع ما فی التذکره، باید به عکس می گفت که شاید مراد تذکره همینی است که شهید اول.**

**حالا ایشان دارد که لا یختلف اجزاء نوع الواحد منه فی القیمة، باز دارد و ربما یقال فی الجرم و القیمة، و یخلوا منه قول من قال إنه الذی یتشاکل فی الخلقة و معظم المنافع أو یقال ما تتساوی اجزائه فی المنفعة و القیمة، در منفعتی که دارد. البته عرض کردیم اجمالا ما می توانیم قیمت را دو تا قیمت حساب بکنیم. یکی قیمت و ارزش استعمالی و یکی هم ارزش مبادله ای که حالا این ها حساب آن جهت را نکردند.**

**و زاد بعضٌ من حیث الذات لا من حیث الصفة، ذاتا، دقت کنید چقدر هی کم و زیاد در این تعریف کردند و هیچ احتیاج نبود نه کلمه نوع بکار برده بشود و نه خصوصیات.**

**همین تعبیر را که مرحوم صاحب جواهر بکار می برد به عنوان مالیت، ما له مدخلیة فی المالیة از تمام این ها جمع و جور تر است و مناسب همین بحث است. ما در این جا نه به صنف کار داریم و نه به نوع کار داریم و نه به حقیقت نوعیه کار داریم.**

**بل لعله المراد ایضا، البته این هم یک بحثی کلا هست که مثلا اگر آقایان اختلاف دارند که همان قصه ای که دارد که انگور و عنب می گفت، اگر آقایان اختلاف دارند اختلاف لفظی است بین اینها واقعیت یک چیز است. احتمالا این جور باشد یعنی چون ارجاع به عرف هم هست و همه یک جهات عرفی دارند لکن این راهی را که عرض کردم اینها هدفشان این بود که غیر از این که این مسئله عرفیت دارد و اجمال دارد این را محدود بکنند. این تحدید، این محدود کردن است. این محدود کردن هم تا یک مقداریش عرفی است. مشکل اساسی این است که من کرارا عرض کردم مفاهیم عرفی یک مشکل دارند، محدودیت نمی پذیرند. آن محدودیت دقیق،؛ شما آب، توش یکمی نمک بریزید هنوز آب می گویید، یکم بیشتر شد شور شد دیگه، از آب خارج شد. باز کمتر شد نمی دانید آب هست. خاک می ریزید یک مقدارش گل می شود. کم ریختید آب گل آلود است. دقت کردید؟ عرف طبیعتش این است، اصلا طبیعت عرف این است و آن هم سرّش این است که اصولا لغت یک واضع واحدی که محدودا کرده باشد این کار را نکرده است. در علوم این طور است، در طب این طور است، در داروسازی این طور است. آسپرین مثلا فلان ماده را یک در هزارم، فلان ماده را سه در هزارم. اینها تماما دقیقا محدود می کنند اسمش را آسپرین 80، 81، 200، 250 می گذارند. هر کدام محدودا، این کار در عرف نشده است. حالا این ها می خواهند انجام بدهند گیر می کنند. آن وقت در فقه چه شده؟ در فقه این طور آمده که اگر ابهام پیدا کرد، حالا یا ابهام به لحاظ شبهه مفهومیه است یا به لحاظ شبهه مصداقیه. راه دیگری باید برویم. اصرار نکنیم. به هر حال مفاهیم عرفی این مشکل را دارند. چون واضع در عرف یکی نبوده، این را قرار نداده. فرض کنید مثلا من باب مثال ما اجمالا می دانیم که قبل از اذان صبح سحر است اما این که بیاییم بگوییم سدس اللیل یا ثلث اللیل، هم ثلث اللیل گفتند و هم سدس اللیل، یک سوم یا یک ششم. این یک ششم و یک سوم به لحاظ بین الطلوعین است که جزء لیل حساب بکنیم یا جزء نهار حساب بکنیم. خیلی خب، حالا بگوییم سدس اللیل، یک ششم شب، الان با این پیشرفت هایی که شده دقیقا می گوید ساعت فلان دقیقه فلان و حتی ثانیه فلان دیگه در این جا شب شده. این را می گویند و الان در ساعت فلان و دقیقه فلان طلوع فجر شده. حالا فجر هم به هر معنایی باشد. البته فجر هم خودش بین منجمین از قدیم تا حالا اختلاف بوده. از 18 و اخیرا هم بعضی ها 16 درجه را قائلند یعنی خورشید آن طرف به 16 درجه مانده به خط استوا نسبت به ما برسد. 16 درجه، 18 درجه، متعارف معروف بین عامه منجمین 18 درجه است. در ایران هم 18 درجه است فجر نماز صبح، تا 22 درجه هم داریم. در خود قم سابقا چند سال قبل روی 5/19 بود، حالا 18 درجه کردند.**

**حالا ببینید الان شما می توانید با ساعت دقیقا روز را تشخیص بدهید، فجر را تشخیص بدهید، آن وقت یک ششمش هم می توانید محاسبه دقیق بکنید اما این را عرف نمی فهمد یعنی شما بگویید ساعت 4 و 35 دقیقه و 25 ثانیه می شود ثلث اللیل، هیچ عرفی سحر را این جور نمی فهمد یعنی این دقت را ندارد. معلوم شد؟ مثلا فرض کنید ادعا می کنند مثلا مد، مد به اصطلاح خودشان مدّ الیدین بوده. دو دست را بکشند. دو دست را قرار بدهند مثلا توش گندم بریزند. اصطلاحا می گویند مد از کلمه مدّ الیدین گرفته شده، دست ها مختلف است. ببینید بعد آمدند این را می خواستند به گرم تعیین بکنند، دقیق مثلا، مثلا 4 کیلو و 35 گرم و کذا، خب به مشکل بر می خورند. می خواهم بگویم سرّ این که در تاریخ ما.**

**بعد هم مثلا می آمدند فرض کنید در زمان رسول الله با مثلا فرض کنید یک چیزی را جعبه ای را با چوب درست می کردند، اسمش مد بود، خب این چوب درست کردن اسمش مد است. بعد از زمان رسول الله همان زمان امام صادق. این چوب یک مقداری بزرگتر شده بود تدریجا. حتی دارد که مثلا اهل کوفه یک مدی می گفتند، اهل مدینه یکی. و تاریخی دارند احناف یعنی حنفی ها که مثلا ابوحنیفه می گفت مد این قدر است. شاگردش ابویوسف به مدینه می آید، در مدینه با مالک برخورد می کند، به مالک می گوید تو از کجا می گویی مد این قدر است، مدّی که مالک می گفت کمتر است، گفت تو این را از کجا می گویی؟ مالک گفت خیلی خوب، به آن افرادی که بودند گفت فردا صبح هر کدامتان که می آئید یک مدّی که از آبا و اجدادتان از زمان رسول الله بوده با خودتان بیاورید. اینها آوردند اندازه گرفت دید حق با اوست، از آن مدی که زمان ابوحنیفه بوده کوچکتر است. خوب دقت بکنید!**

**ما یک روایت واحده داریم، خیلی عجیب است، آقایان ما هم تعجب نکردند. بالمدّ الاول. آن مدّ اول همانی است که، ببینید کار به کجا کشید، به اختلاف بین ابوحنیفه و مالک و شاگرد ابوحنیفه به مالک برگشت. رایش هم عوض شد، رای استادش را ول کرد و به رأی مالک رفت که مدّ از این مقداری که استادم می گوید کمتر است. چرا؟ چون در مدینه آمد و عملا دید این یک مدّی را از زیر عبایش در آورد گفت پدرم از پدرش گفته زمان رسول الله مد ما این بود. دید همه اینها با هم یکنواخت است. معلوم شد مد مدینه در زمان رسول الله کوچکتر بوده. در روایات ما هم به این تفصیل نیامده اما کلمه المد الاول را آورده است. خوب دقت کردید؟**

**پس بنابراین یک مشکل بزرگی که ما در این جهت داریم این است یعنی این فقط کلمه مثلی و قیمی نیست. من می خواستم این مطلب را بگویم. یعنی مطلب روشن شد.**

**این که باید حق کسی داده بشود، عدالت مراعات بشود، دقیق باشد به جای خود.**

**دو: این ها مفاهیم عرفی بودند که هم زمان و مکان در آن تاثیر داشت.**

**سه: اینها برای این که اصول شریعت روشن بشود و یکنواخت بشود می خواستند به یک نتیجه واضح برسند که دست مکلفین بدهند چون اگر بگوید این آقا گندم مثلی و آن بگوید گندم قیمی است باز خودش این دعوا درست می کند. به یک حد مشخصی برسد. این مطلب را ما الان خیال می کنیم که مثلا الان می گویند تمدن ایرانی اسلامی. ما خیال می کنیم، این از همان عهد صحابه شروع شد یعنی آن چه که در ارتکاز مسلمان ها شد، یک کتابی هست عبدالرازق نوشته که اصلا منکر است که ما در اسلام حکومت نداریم. خودش هم از مشایخ ازهر بود و بعدا هم اصلا محاکمه اش کردند، زمان پادشاهی مصر و قبل از جمهوری مصر. حالا کتابش هم نظام الحکم فی الاسلام. همچین اسمی دارد. اصلا منکر است، می گوید زمان ابوبکر و عمر و پیغمبر حکومت نبوده. منکر حکومت است، اصلا کلا می گوید در اسلام نظام حکومت نبوده، در صورتی که انصافا این طور نیست، ایشان اشتباه نوشته. حالا چیزهای دیگری هم صحبت زیاد است که بحث خیلی است.**

**می خواهم این را عرض بکنم یک نکته فنی بوده از همان اوائل که اینها حد و حدود پیدا بکند و انصافا ما هم اگر می خواهیم حد و حدود پیدا بکند خوب این ظرافت ها را، همین الان وسق و این که باب زکات که 5 وسق باشد، عرض کردم الان با تقدیری که با وزن جدید شده ما ها نزدیک 850 کیلو گرفتیم نصاب زکات را، در صورتی که در بعضی از عباراتی که من از اهل سنت گرفتم نزدیک 640 کیلو، 650 کیلو است. 200 کیلو مابه التفاوت هست. مال همین حساب کردن ریزها وقتی در یک جا جمع می شود. یا مثلا مسافت که آیا 45 کیلومتر است، حتی من دیدم که بعضی از آقایان معاصر ما گفتند ما اصلا با شتر، فرض کنید سیستان و بلوچستان یک روز سفر کردیم 43 کیلومتر درآمد. ببینید! مثلا در بخاری دارد که عصر چه موقع است؟ می گوید ما شتر را می کشتیم، بعد پاکش می کردیم و می پختیم، نماز عشاء را که می خواستیم بخوریم آماده بود. خب این چجور تقدیر کردن است؟ شتر و ... حالا جوان باشد یا پیر باشد. این واقعا هم کار مشکلی بود. این خیلی جهات فرق می کند، روزها کوتاه باشد یا بلند باشد لذا ما در روایت صحیحه داریم مال عبیدالله، قلت هل للعصر حدا یعرف به، قال لا، از امام صادق این روایت است.**

**البته بعد مثل و مثلی را درست کردند و درآوردند یعنی حدش چه بود؟ در اول یک نوع ابهام بود، اجمال بود، سعی شد این اجمال برداشته بشود و این اجمال توسط روایات ما و در روایات ما توسط اهل بیت برداشته شد.**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**